





ترجمہ و متن

مرآة العارفين

ومظاہر الکاملین العابدین
فمما تمسرت به

شیخ کبیر

صدرالدین قونوی

ترجمہ، تصحیح و تعلیق

محمد خواجوی



انشارات مولی

سرشناسه: صدرالدین قونوی، محمدبن اسحاق، ۶۰۷ - ۶۷۲ ق.
عنوان و نام پدیدآور: رساله مرآة العارفين و مظهر الکاملین فی ملتسم زیده العابدین
= اینه عارفان و مظهر کاملان در پاسخ برگزیده عابدان
/المحمدین اسحاق صدرالدین قونوی!
تصحیح، ترجمه و تعلیق محمد خواجوی.

مشخصات نشر: تهران: مولى، ۱۳۸۶.

شابک: 978-964-2671-17-5

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: فارسی - عربی

یادداشت: نمایه.

یادداشت: چاپ سوم، ۱۳۹۴.

موضوع: تصوف -- متون قدیمی تا قرن ۱۴ق.

شناسه افزوده: خواجوی، محمد، ۱۳۱۲ - ، مصحح و مترجم.

رده بندی کنگره: ۱۳۸۶ ر۴ص۲/۲۷۹۲ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۸۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۱۴۸۷۵



انتشارات مولى

تهران: خیابان انقلاب - چهارراه ابوریحان - شماره ۱۱۵۸، تلفن: ۰۹۲۴۳۰۶۶۴ - نمابر: ۰۶۶۴۰۰۰۷۹

www.molapub.com • Email: molapub@yahoo.com

ترجمه و متن مرآة العارفين و مظهر الکاملین فی ملتسم زیده العابدین

صدرالدین قونوی • ترجمه، تصحیح و تعلیق: محمد خواجوی

چاپ اول و دوم: ۱۳۸۶ و ۱۳۹۲ • چاپ سوم: ۱۳۹۴ = ۱۴۳۶ • ۱۱۰ نسخه • ۱۶۱/۳
۹۴

شابک: ۵-۱۷-۲۶۷۱-۹۶۴-۹۷۸-978-964-2671-17-5 ISBN:

چاپ و صحافی: نگین

کلیه حقوق مربوط به این اثر محفوظ و متعلق به انتشارات مولى است



۱۰۰۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

مقدمه مصحح

(هفت - شانزده)

| | |
|--------|--|
| نه | تحقیق در احوال و شخصیت و آثار قونوی |
| چهارده | ارتباط مکتب عرفانی قونیه با مکتب کلامی مراغه |
| پانزده | آثار و تألیفات شیخ کبیر صدرالدین قونوی |

ترجمه رساله مرآت العارفين

(۳ - ۲۸)

| | |
|----|---|
| ۵ | مراتب اجمال و تفصیل و تطبیق کتاب تکوینی با کتاب تدوینی |
| ۶ | خداوند مبدأ کل است و کل بدو بازگشت دارد |
| ۶ | ذات حق تعالی ام‌الکتاب است و علمش کتاب مبین و آینه ذات |
| ۷ | اجمال و تفصیل بین ذات و قلم و علوم و لوح |
| ۷ | اجمال و تفصیل بین عرش و کرسی |
| ۸ | عرش در مرتبه حسی آینه قلم است و کرسی نیز... |
| ۸ | انسان کامل جامع تمام اینها در مقام اجمال و تفصیل است |
| ۹ | ذات به گونه کلیت و اجمالیّت بر آینه انسان کامل متجلی است... |
| ۱۰ | علم انسان کامل آینه علم حق است و... |
| ۱۰ | مراد از اتحادی که اهل الله گویند شهود وجود حق واحد... |
| ۱۱ | ظهور وجود واحد عالم است و بطونش اسما |
| ۱۱ | اجمال و تفصیل مراتب وجود در اجمال و تفصیل انسان کامل |

- ۱۲ بیان خودشناسی انسان و... - از زبان امیرالمؤمنین علی علیه السلام -
۱۳ تعریف انسان کامل از زبان خاتم ولایت جزئی خاص محمدی
۱۴ تأویل حق و عالم و انسان
۱۵ امیرالمؤمنین همان کتاب نازل شده از جانب خداوند است
۱۵ کتاب نازل بر انسان کامل
۱۶ مجمل بودن قرآن در فاتحه و فاتحه در بسمله و بسمله در «با» و...
۱۷ نقطه «با» نقطه وجودی است و «با» ام‌الکتاب دوم که قلم است
۱۸ تقسیم فاتحه‌الکتاب بین خداوند و بنده‌اش
۲۰ عالم جبروت فراگیر جلال و جمال است و دو مظهر را می‌طلبند
۲۱ آن بخشی که مشترک بین حق و بنده است مقام مطلع و...
۲۱ مقام منازل
۲۲ رمز بودن «الله» بین رحمان و رحیم
۲۳ رحمان فاعل است و رحیم قابل و «الله» حقیقت مستعد هر دو
۲۴ بین راحم و مرحوم نسبتی واقع گشته است
۲۴ رحمت رحمانی عمومی است و رحمت رحیمی وجوبی

رسالة مرآة العارفين و مظهر الكاملين في ملتسم زبدة العابدين

(۲۹-۵۰)

تعليقات

(۷۶-۵۱)

فهارس

(۸۰-۷۷)

هو

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس مر پروردگاری را که فضل و کرمش را بر خلائق گسترده و فیض و عطایش را با دهش و محبتش بر ایشان پخش و منتشر کرده، عالمی که پنهانی‌ها را داناست و درون‌ها را آگاه، اولی است که پیش از او چیزی نبوده و آخری است که وی را غایتی نیست، او را در تمام امورش سپاس و ستایش می‌کنم و بر رعایت حقوقش از خودش یاری و کمک می‌جویم.

| | |
|-----------------------------|--------------------------------|
| چراغ دل به نور جان برافروخت | به نام آن‌که جان را فکرت آموخت |
| ز فیض خاک آدم گشت گلشن | ز فضلش هر دو عالم گشت روشن |
| ز کاف و نون پدید آورد کونین | ز کاف و نون پدید آورد کونین |

گواهی می‌دهم که پروردگاری جز او نیست و محمد بنده و فرستاده اوست، از او ظاهر گشته تا خلائق را به مظهریت از حسیض مذلت به اوج هدایت رسانیده و دو سر حلقه هستی را به هم اتصال بخشد.

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| هم او اول هم او آخر در این کار | وز ایشان سید ما گشته سالار |
| در این دور اول آمد عین آخر | احد در میم احمد گشته ظاهر |
| جهانی اندر این یک میم غرق است | ز احمد تا احد یک میم فرق است |
| گرفته دست جان‌ها دامن وی | شده او پیش و دل‌ها جمله در پی |

درد نامحدود بر اوصیا و جانشینان او که امامان و راهنمایان و دستگیران و

کانون‌های نور و شاهراه‌های پس از اویند باد.

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| به نام آن‌که از برج هدایت | هویدا کرده انوار ولایت |
| قلوب شیعیان چون بیت معمور | ز خورشید ولایت گشته پرنور |
| که بینایند در عرض مسایل | ولای آل یاسین را وسایل |
| منور گشته مشکات دعاها | ز مصباح ولای آل طاها |

به‌ویژه خاتم ایشان و انسان کامل الهی در جهان و خلیفه ربوبی در کون و مکان؛
حضرت حجت بن الحسن العسکری روحی و روح العالمین له الفداء.

نگارنده در دعوتی که کنگره یونسکو برای هشتصدمین سال میلاد مولانا جلال‌الدین رومی کرده بود سفری به کشور ترکیه داشتم، کنگره در دو شهر بزرگ استامبول و قونیه - مدفن مولانا و صدرالدین قونوی - برگزار شد، در قونیه با جناب آقای حسام‌الدین سن‌مز - برگزارکننده کنگره صدرالدین قونوی به مناسبت هشتصدمین سال میلاد او در دو هزار و هشت - آشنا شدم، و چون ایشان متوجه شدند که در کار تحقیق آثار قونوی هستم و چندین کتاب از متون اصلی - و به اصطلاح مادر و درسی - او را تصحیح و ترجمه و چاپ کرده‌ام، درخواست تصحیح یکی دیگر از آثار ایشان را نمود تا ان شاءالله در سال دو هزار و هشت تقدیم کنگره شود، خواست ایشان را به منت پذیرفتم و کتاب «مرآة العارفين و مظهر کاملین فی ملتسم زبدة العارفين» را که در برابر خواننده گرامی است و میکروفیلم آن را از کتابخانه درگاه مولانا در قونیه - به شماره ۱۶۳۷ - عنایت فرمودند، تصحیح کرده و تقدیم ایشان نمودم، و برای آن‌که فیضش عام گردد، آن را ترجمه کرده و با تعلیقات وسیع به انتشارات «مولی» واگذار کردم.

چون این کتاب تک نسخه‌ای و بسیار ریز کتابت شده و در عین حال نسخه‌ای مصحح است، آن را با نسخه بدل‌هایش که در پانویس‌ها آورده و با علامت «ن - ل» مشخص نموده‌ام بازنویسی کرده و کلماتی که ندرتاً مشکوک به نظر می‌رسید، آن‌ها را در متن باز گذارده و در پانویس با علامت «ظ» - یعنی: ظاهراً باید این‌گونه باشد - مشخص کرده‌ام، و شرح حالی را که بر کتاب ترجمه اعجازالبیان شیخ قدس سره نوشته بودم تلخیص کرده و در این مقدمه گذاردم.

تحقیق در احوال و شخصیت و آثار قونوی

وی ابوالمعالی صدرالدین محمدبن اسحاق بن یوسف بن علی قونوی (۶۰۸-۶۷۳) ملقب به شیخ کبیر است. از علمای نامی و عرفای عالی مقام و مشایخ بزرگ قونیه بوده؛ پدرش در کودکی او وفات کرد و مادرش به ازدواج شیخ اکبر محیی الدین بن العربی درآمد، بدین وسیله صدرالدین نیز در تحت تربیت ناپدری و دیگر از بزرگان عرفان درآمد و در کنار سلوک و ریاضت به کسب علوم ظاهری هم پرداخت و در اندک زمانی جامع فقه و حدیث و علوم ظاهری و عقلی و نقلی گردید؛ به طوری که در تمام آن‌ها وحید عصر و مرجع استفاده علمای ظاهر و استفاضه بزرگان وقت بوده است: قطب الدین شیرازی از شاگردان وی بوده، حضرت شیخ با سعدالدین حموی ملاقات و رابطه محبت و وداد با یکدیگر داشته‌اند. وی با خواجه نصیرالدین طوسی در مسایل حکمت مکاتبات فراوانی داشته و مورد تمجید خواجه بوده است. با مولانای روم نیز کمال یگانگی را داشته و وظایف تجلیل و احترام تمام در حق یکدیگر معمول می‌داشته‌اند.

شمس الدین احمد افلاکی در کتاب مناقب العارفین آورده که: حضرت چلبی حسام الدین از خداوندگار ما (حضرت مولانا) پرسیده بود که نماز شما را که بگزارد؟ فرمود که خدمت شیخ صدرالدین اولی است؛ چه تمامت اکابر علما و قضات را طمع می‌بود که نماز کنند، میسرشان نشد و آن عنایت، خاصه آن یگانه گشت.

باز گوید: بزرگی را عزای عظیم واقع شده بود و کافه افاضل و شیوخ کبار و امرای مختار آن جایگاه حاضر آمده بودند. تا وقت نماز شام حضرت مولانا در معانی و دقائق گرم شده بود. به اتفاق تمام التماس نمودند که خداوندگار امامتی کند، فرمود که ما مردم ابدالیم، به هر جایی که باشد می‌نشینیم و برمی‌خیزیم، امامتی را ارباب تصوف و تمکن لایق‌اند. خدمت شیخ صدرالدین رحمه‌الله را اشارت کرد تا امام جماعت شد و بدو اقتدا کرده و فرمود: من صلی خلف امام تقی فکأنما صلی خلف نبی.

شیخ نورالدین پدر کمال خُرساف رحمه‌الله که از معتبران اعیان بود روایت کند: در اول حال که مرید شیخ صدرالدین شده بودم، ذکر شنیده و به خدمت آن بزرگ تردد می‌نمودم. سنت شیخ چنان بود که بعد از نماز جمعه تمام علما و فقرا و امرا، بر

موجب «فانتشروا في الارض و ابتغوا من فضل الله» در زاويه جمع آمدندی و خدمت شيخ مسأله، و اما، نکته می‌گفت تا در كشف آن بحث‌ها می‌کردند و غلبه عظیم می‌شد و شيخ اصلاً نمی‌گفت. عاقبت سخنی می‌فرمود تا بحث منقطع می‌شد. روزی در خدمت شيخ، اکابر بسیار نشستند، ناگاه از دور حضرت مولانا پیدا شد. شيخ برخاست و با جمیع اکابر استقبال مولانا کرده، همانا که بر کنار صفا بنشست. شيخ بسیار تکلف کرد که بر سر سجاده نشیند. فرمود نشاید، به خدا چه جواب گویم؟ شيخ گفت تا در نیمه سجاده حضرت مولانا نشیند و در نیمه دیگر بنده. گفت نتوانم به حق (تعالی) جواب آن گفتن. شيخ گفت سجاده‌ای که به جلوس خداوندگار به کار نیاید به ما نیز نمی‌آید. سجاده را درنوردید و بینداخت. بعد از آن هرگز حضرت مولانا سخنی نفرمود و صامت گشته، چندان بنشست که حاضران مجلس حیران و سکران شدند... ناگاه مولانا الله بگفت و برخاست و «وفقکم الله» گویان روان شد.

جامی در کتاب نفحات الانس آورده که کنیت وی ابوالمعالی است، جامع بوده میان جمیع علوم - چه ظاهری و چه باطنی و چه نقلی و عقلی - میان وی و خواجه نصیرالدین طوسی اسؤله و اجوبه واقع است و مولانا قطب‌الدین علامه شیرازی در حدیث شاگرد وی است و کتاب جامع الاصول را به خط خود نوشته است و بر وی خوانده و به آن افتخار می‌کرده. و از این طایفه شيخ مؤیدالدین جندی و مولانا شمس‌الدین یکی و شيخ فخرالدین عراقی و شيخ سعدالدین فرغانی قدس‌الله تعالی ارواحهم و غیر ایشان از اکابر در حجر تربیت وی بوده‌اند و در صحبت وی پرورش یافته‌اند.

با شيخ سعدالدین حموی بسیار صحبت داشته است و از وی سؤالات کرده شيخ بزرگ (محبی‌الدین) رحمة الله علیه در آن وقت که از بلاد مغرب متوجه روم بود، در بعض مشاهدات خود به وقت ولادت وی، استعداد و علوم و تجلیات و احوال و مقامات وی و هر چه در مدت عمر و بعد از مفارقت در برزخ و بعد از برزخ بر وی گذشت و خواهد گذشت، مکاشف شد. بل شهد احوال اولاده الالهیین و مشاهدهم و مقاماتهم و علومهم و تجلیاتهم و اسمائهم عندالله و حلیه کل واحد منهم و احوالهم و اخلاقهم و کل ما یجری لهم و علیهم الی آخر اعمارهم و بعد المفارقه فی برازخهم و ما بعدها. و چون به قونیه رسید بعد از ولادت وی و وفات پدرش، مادرش به عقد نکاح شيخ درآمد و وی در خدمت و صحبت

شیخ تربیت یافت. وی نقاد کلام شیخ است و مقصود شیخ در مسأله وحدت وجود، بر وجهی که مطابق عقل و شرع باشد، جز به تتبع تحقیقات وی - و فهم آن - کما ینبغی میسر نمی‌شود.

وی را مصنفات بسیار است چون تفسیر فاتحه و مفتاح الغیب و نصوص و فکوک و شرح حدیث و کتاب نفحات الهیه که بسیاری از واردات قدسیه خود را در آن جا ذکر کرده است و هر کس می‌خواهد که بر کمال وی در این طریق فی‌الجمله اطلاعی یابد، گو آن را مطالعه کند که بسی از احوال و اذواق و مکاشفات و منازلات خود را در آن جا نوشته است. در آن جا گوید که در سابع عشر شوال سنه ثلاث و خمسين و ستمائة در واقعه‌ای طولیه حضرت شیخ (محبی‌الدین قدس سره) را دیدم و میان من و وی سخنان بسیار گذشت. در آثار و احکام الهی سخنی چند گفتم. بیان من وی را بسیار خوش آمد، چنان‌که روی وی از باشاش آن درخشیدن گرفت. سر مبارک خود را از ذوق می‌جنبانید و بعضی از سخنان را اعاده می‌کرد و می‌گفت: ملیح ملیح. من گفتم: یا سیدی! ملیح تویی، که تو را قدرت آن هست که آدمی را تربیت کنی و به جایی رسانی که چنین چیزها را دریابد، ولعمری اگر تو انسانی ماسوای تو همه لاشیء‌اند. بعد از آن به وی نزدیک شدم و دست وی را ببوسیدم و گفتم مرا به تو یک حاجت دیگر مانده است. گفت: طلب کن. گفتم: می‌خواهم که متحقق شوم به کیفیت شهود دایم ابدی تو مر تجلی ذاتی را، و کنت اعنی بذلک: حصول ما کان حاصله من شهود التجلی الذاتی الذی لا حجاب بعده و لا مستقر للکمل دونه. گفت: آری! و سؤال مرا اجابت کرد و گفت: آن‌چه خواستی مبذول است، با آن که تو خود می‌دانی که مرا اولاد و اصحاب بودند و بسیاری از ایشان را کشتم و زنده گردانیدم، مرد آن که مرد و کشته شد آن که کشته شد و هیچ کدام را این معنی میسر نشد. گفتم: یا سیدی! الحمد لله علی اختصاصی بهذه الفضیلة، اعنی انک تحیی و تمیت. و سخنان دیگر گفتم که افشای آن نمی‌شاید؛ آن‌گاه از آن واقعه درآمد. المنة لله علی ذاک.

گویند شیخ شرف الدین قونوی از شیخ صدرالدین قدس سرهما پرسید که: من این‌الی این و ما حاصل فی البین؟ شیخ جواب داد: من العلم الی العین و الحاصل فی البین تجدد نسبة جامعة بین الطرفين ظاهرة ناظرة بالحکمین.

مؤیدالدین جندی در مقدمه کتاب شرح فصوص الحکم خود، در تمهیدی به ذکر القاب

شیخ خود - قونوی - می‌پردازد و می‌گوید: او سرور و سند و پیشرو من به سوی خداوند تعالی بود؛ یعنی امام علام، پرچمدار علمای اعلام، شیخ مشایخ اسلام، حجت الهی در میان مردمان، سلطان محققان، پناهگاه عارفان و واصلان، ذخیره الهی در بین جهانیان، امام وارثان محمدی... ابوالمعالی صدرالحق والدین، حیات بخش اسلام و مسلمین محمدبن اسحاق بن محمدبن یوسف القونوی رضی الله عنه و ارضاه به منه. خطبه فصوص را از برای من شرح کرد و در اثنای آن واردی غیبی بر وی وارد گشت و اثرش ظاهر و باطن مرا فرا گرفت؛ سپس در من تصرفی شگفت نمود و مضمون کتاب را به تمامه - در شرح خطبه - مفهومی گردانید و چون این معنی را از من دریافت، گفت: من نیز از حضرت شیخ درخواستم که کتاب فصوص را بر من شرح کند، خطبه را شرح کرد و در اثنای آن در من تصرفی نمود که مضمون تمام کتاب معلوم شد. من از این داستان بسیار مسرور شدم و دانستم که مرا بهره‌ای تمام خواهد بود. پس از آن فرمود: آن را شرحی بنویس. پس در حضور وی - اجلا لا لقدره و امتالا لامره - خطبه را شرح کردم.

نیز از قول شیخ خود - صدرالدین قونوی - واقعه‌ای را در همین مقدمه کتاب شرح فصوص الحکم نقل می‌کند و آن این‌که: روزی در مجلس سماعی که در دمشق تشکیل شده بود وی (صدرالدین قونوی) با شیخ الشیوخ سعدالدین حموی و شیخ اسماعیل بن سودکین که از شاگردان شیخ اکبر است گرد آمدند. در وقت سماع، در حالی که مردم در حالت وجد و سرور خود بودند، شیخ سعدالدین در صفه‌ای از مجلس به پا خاست و در حالی که دستهایش را به علامت تعظیم روی سینه گذاشته بود منتظر ماند تا سماع به پایان رسید. سپس در حالی که چشم‌های خویش را همچنان بسته نگاه داشته بود ندا داد که صدرالدین کجاست؟ شمس‌الدین اسماعیل کجاست؟ صدرالدین قونوی گوید: در آن حال من و شیخ شمس‌الدین اسماعیل به سویش رفتیم. شیخ با ما معانقه کرد و به سینه‌اش چسباند و چشمهایش را به ما گشود و مدتی در ما نگریست و گفت: حضرت رسول صلی الله علیه و آله در این‌جا حضور داشت و هم چنان که مرا دیدند در حضورش بودم، و چون حضرت بازگشت خواستم چشم‌های خود را که در مشاهده آن حضرت بود به روی شما بگشایم.

صاحب کتاب ریاض العارفين این رباعی را به شیخ صدرالدین قونوی نسبت می‌دهد و

می‌گوید از او است:

آن نیست ره وصل که انگاشته‌ایم وان نیست جهان جان که پنداشته‌ایم
آن چشمه که خضر خورده زو آب حیات در خانه ماست، لیک انباشته‌ایم

صاحب کتاب طریاق الحقایق پس از ذکر شمه‌ای از حال شیخ - قدس‌الله سره - گوید:
جلالت قدر ابوالمعالی شیخ صدرالدین محمدبن اسحاق قونوی قدس سره زیاده از حد
تقریر و قدر تحریر است، چنان که می‌گویند مولانا جلال الدین در مثنوی به این اشعار
اشاره به او فرموده:

پای استدالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود
غیر آن قطب زمان دیده‌ور کز ثباتش کوه گردد خیره سر

وقتی شیخ صدرالدین محمد یکی از رسائل خود را از قونیه به نزد جناب سلطان
الحکماء خواجه نصیر الملة والدین محمد طوسی قدس سره القدوسی فرستاد، وی در
جواب به این عنوان مرقوم داشته که: خطاب عالی مولانا الاعظم، هادی الامم، کاشف
الظلم، صدر الملة والدین، مجد الاسلام و المسلمین، لسان الحقیقة، برهان الطریقة، قدوة
السالکین الواجدین و مقتدی الواصلین المحققین، ملک الحکماء و العلماء فی الارضین،
ترجمان الرحمن، افضل و اکمل جهان، ادام الله ظلّه و حرس و بله و طله، به خادم دعا و
ناشر ثنا، مرید صادق و مستفید عاشق، محمد طوسی رسیده، بوسیده بر چشم نهاد و
گفت:

از نامه تو ملک جهان یافت دلم وز لفظ تو عمر جاودان یافت دلم
دلمرده بدم چو نامهات برخواندم از هر حرفی هزار جان یافت دلم

خدای تعالی آن ظل ظلیل را گسترده دارد و آن پرتو تجلی را در میان اهل کمال
تابنده و پاینده - به حق حقه - .

ما از این مکاتبه و جواب آن پی می‌بریم که خواجه نصیرالدین مرد مبالغه‌گویی نبوده و
این القاب و عناوین از جانب او دلیل بارزی است که به حضرت شیخ ارادت مخصوصی
داشته و واقعاً اخلاص می‌ورزیده است، و علت این ارادت و اخلاص از جانب خواجه و
حضرت مولانا و غیرهما - که چند نمونه نام خواهیم برد - نسبت به شیخ صدرالدین چیزی

جز علو مقام و معنویت وی و فضایل ظاهری و باطنی او نبوده است.

ارتباط مکتب عرفانی قونیه با مکتب کلامی مراغه

این نکته را باید دانست از آن جا که این دو مکتب: یعنی قونیه و مراغه، عرفان و کلام در عین هم‌طرزایی، از جهاتی تضاد نظریه‌ای دارند، التیام و ارتباطشان به هم مشکل به نظر می‌رسید، لذا نگارنده در پی جستجوی آن حلقه مفقوده اتصال بود که بحمدالله آن را در وجود دانشمند بزرگ - قطب الدین شیرازی شارح حکمت الاشراق - یافت و متوجه شد که این دانشمند سترک نخست سالها در خدمت خواجه نصیرالدین طوسی - قدس الله سره القدوسی - بوده، در عین استفاده از محضرش و تلمذش در حضورش، در ساخت رصدخانه مراغه خواجه را یاری می‌کرده و مسلماً هیئت و علم رصد را از او فرا گرفته است. از طرفی پس از اتمام کار رصدخانه مراغه - و یا در مراحل نهایی آن - به قونیه سفر کرده و خدمت صدرالدین قونوی - قدس الله سره الزکی - که آوازه‌اش عالم را فرا گرفته بود رسیده و در حضورش کتاب جامع‌الاصول جُزری در حدیث را که به خط خود نوشته و بدان افتخار می‌کرده فرا گرفت .

در این میان مسلماً نظریات خواجه را چه در بیانش و چه مستقلاً برای حضرت شیخ نقل می‌کرده و شیخ را مُشْتاق کُل نظریات خواجه می‌یافته، و یا در بازگشت از قونیه خواجه قدس سره را با نقل نظریات شیخ، مشتاق کُل نظریات شیخ یافته و موجب ارتباط بین آن دو، و بلکه بین دو مکتب عرفانی قونیه و مکتب کلامی مراغه گشت و در نتیجه مطالب رساله هادیه و مرشده و دیگر رسایل پدید آمدند، بنابراین قطب‌الدین شیرازی قدس سره از این حیث حقی عظیم بر امت اسلامی دارد.

از مکتب این عارف بزرگ، بزرگانی برخاستند که هر یک در نشر علوم و معارف اسلامی سهم بزرگی را دارا هستند. از جمله عقیف الدین است که به حضور شیخ نوشته: العبد حقاً، سلیمان بن علی، العبد المطلق الممحو العینی، محو عبودیه لذلک الاحاطة... المولویه الصدریه المركزيه القطبیه جسماً، المحیطه عقلاً، الجامعه هویه، متع الله الحسن بنشأة کمالها و اوتر (کذا) علی عبد ربانیتها سواغ افضالها...

اجلک ان ابث الیک شوقی لانک جنه و الشوق نار

آثار و تألیفات شیخ کبیر صدرالدین قونوی

۱ - مفتاح غیب الجمع و الوجود «معروف به مفتاح الغیب»^۱، ۲ - النصوص فی تحقیق طور المخصوص، ۳ - النفحات الالهیه^۲، ۴ - الفکوک فی اسرار مستندات الفصوص^۳، ۵ - اعجاز البیان فی تأویل ام القرآن^۴، ۶ - شرح حدیث الاربعین، ۷ - شرح الشجرة النعمانية فی الدولة العثمانية، ۸ - الرسالة الهادية، ۹ - الرسالة المفصحة، ۱۰ - التوجه الاتم الاعلی نحو الحق جل و علا، ۱۱ - شرح اسماء الحسنی، ۱۲ - وصایا، ۱۳ - شعب الايمان، ۱۴ - رساله در بیان مبدأ و معاد، ۱۵ - کتاب الالماع ببعض کلیات اسرار السماع، ۱۶ - المفاوضات و رسالة الهادية، ۱۷ - مکتوبات، ۱۸ - مرآة العارفين و رسالات مختصر دیگر که همگی را در مقدمه فکوک تحقیق و استقصا نموده‌ام.

در پایان با تشکر از جناب آقای مفید مدیر محترم انتشارات «مولی» که بسیار و بسیار شایق این متون و به ویژه ترجمه‌اش به زبان شیرین فارسی هستند، و همسرم سرکار خانم

۱. این کتاب را محمد شمس‌الدین حمزه فناری به عربی شرح کرده که عالی‌ترین شرحی است که بر مفتاح الغیب نوشته شده و میرزا هاشم اشکوری و علمای دیگر قرون بر آن شرح؛ حواشی مختصر و مفصل دارند که از همه مفصل‌تر حواشی مرحوم اشکوری است، مترجم این کتاب - یعنی مفتاح الغیب - را تصحیح کرده و شرح آن را که موسوم به مصباح الانس بین المعقول و المشهود فی شرح مفتاح غیب الجمع و الوجود است با آن چه حواشی که بر آن نوشته شده تصحیح و ترجمه نموده که توسط انتشارات «مولی» انتشار یافته.

۲. این کتاب را که محتوی تمام مکاشفات علمی حضرت شیخ است مترجم تصحیح و ترجمه کرده و توسط انتشارات «مولی» چاپ و انتشار یافته.

۳. این کتاب را که به نام کلید اسرار فصوص الحکم است مترجم تصحیح و ترجمه کرده و توسط انتشارات «مولی» چاپ و انتشار یافته.

۴. این کتاب که به نام تفسیر فاتحه هم معروف است دو بار در حیدرآباد دکن با تصحیحات قیاسی تصحیح و انتشار یافته و یک بار هم در قاهره توسط عبدالقادر احمد عطا به نام تفسیر الصوفی للقرآن در سال ۱۹۶۹ - ۱۳۸۹ - بدون تصحیح انتقادی به چاپ رسیده و هنوز چاپ منقحی از آن نشده است، مترجم آن را از روی نسخه حیدرآباد دکن ترجمه کرده و در برخی موارد اعتمادی بر ضبط آن‌ها ندارد، اگر موافق تدبیر من شود تقدیر، روزی آن را تصحیح کرده و مانند همین ترجمه که در پیش روی خواننده گرامی است دیده مشتاقانش بدان روشن گردد، و تصحیحش به دست مترجم انجام گیرد.

مریم بانو بردبار که در بازخوانی و ویراستاری و تنظیم فهرس صمیمانه با مترجم همکاری کردند،^۱ این مقدمه را به پایان می‌رسانیم چشم امید به مهذب الطاف الهی دوخته که نسیمی از آن بوستان وزیده و دعایی از دوستان^۲ رسیده و این کار عظیم را آسان ساخته و چون گذشته در خدمت معارف الهی و مشتاقان این مباحث ربوبی باشیم، رجای واثق دارم که خواننده گرامی ماتن و مترجم و ناشر و ویراستار را از دعای خیر فراموش نفرماید. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علیه سیدنا محمد و آله الغر الميامین.

محمد خواجوی

۱۳۸۶/۴/۴

۱. ناگفته نماند که ترجمه این نوع از متون گذشته از آن‌که برای مترجم - هر چند هم وارد باشد - توان فرسا و رنج آور است، از آن‌که زبان فارسی توانایی قالب شدن برای زبان عربی را - به علت محدود بودنش نسبت به آن زبان - نداشته و از طرف دیگر جایگزین این مفاهیم بلند و والا که واقعاً در معارف اسلامی بالاتر از آن وجود ندارد، در زبان فارسی خالی است. از این روی هر دو بار بر مترجم شده و طبیعتاً بر وی گرانی خواهد کرد. اما این ترجمه با این‌که از روانی و سلاست خاصی برخوردار است و خوانندگان گرامی هم این امر را کاملاً مشاهده می‌نمایند - و مسلماً توجهات حضرت شیخ قدس سره در آن تأثیر داشته - با این همه غموضت و دشواری ادراکش به جای خود باقی است - و ما با کمک تعلیقات و توضیحاتی که در پایان کتاب آورده‌ایم توانسته‌ایم اندکی از بار سنگین معنوی آن بکاهیم، اگرچه در بعضی موارد - تعلیق - خود بار شده است، اما شامل افادات و مطالب عالی‌تر بیشتری می‌باشد.

لازم به یادآوری است؛ شماره‌هایی که در متن ترجمه وجود دارد اشاره به تعلیقی دارد که در این مورد آورده شده است، لذا خواننده گرامی به همان شماره در بخش تعلیقات - اگر نیاز به توضیح بیشتر داشت - مراجعه نماید.

۲. مقصود اصلی، اولیا و دوستان الهی است که: الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون.

ترجمه رساله مرآت العارفين



هو

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس مر خداوندی را که از «ن»^۱ آن چه را که در قلم بود بیرون کشید، و آن چه را که در عدم گنجینه داشت به فراخنای وجود آورد، و آن چه را که بسته بود باز گشاد و هر چه را که پنهان داشت آشکار ساخت، و به واسطه قلم^۲ که ملقب به ام‌الکتاب و لوح محفوظ است و به کتاب مبین نامیده می‌شود، آن چه را که دانسته نمی‌شد آموخت، و در نَفَس^۳، آن چه را که در عقل مجمل و فشرده بود، تفصیل و تقدیر بخشد، و لوح^۴ را به دست خویش از پهلوی چپ قلم بیرون آورد و حکم نمود، همان‌گونه که حوا را از پهلوی آدم بیرون کشید و فرمود: «الذی خلقکم من نفس واحده = آن که شما را از یک تن آفرید - و آن عقل است - و خلق منها زوجها = و همسر او را از او آفرید - و آن نفس است: و بث منهما رجلاً کثیراً و نساء = و از آن‌ها مردان بسیار و زنان پدید کرد - و آن‌ها عقول و نفوس اند - نساء / ۱».

و به «ها» که به نام هیولی^۵ و عنقا موسوم است صورت عالم را گشود و آسمان‌ها و زمین را از بستگی - که به نام عنصر اعظم^۶ نامیده می‌شود - بازگشود، پس منزّه است آن که اعیان را به فیض اقدس^۷ اقدام معین ساخت و

موجودات را به فیض مقدس^۸ مقدم پدید آورد و قدم را به حدوث آشکار کرد و حدوث را به قدم، صفحه گسترده وجود را گستراند و کتاب نوشته شده را بر شمار مرکب وجودی هویدا برنوشت، و در باطن متکلم، از حروف و کلمات تامات^۹ و اتم، پنهان داشت و آن‌ها را در او ثابت و برنوشته کرد و ترتیب و نظمشان داد و بدان‌ها تکلم کرده و تمام نمود، و در فاتحه آن چه را که در قرآن و کتاب تفصیل داده بود، مندرج و یکی ساخت، و آن چه که در فاتحه مندرج ساخته بود در بسمله پوشانید، و آن چه که در آن بود، در «با» پوشانید و پنهان نمود، و آن چه که در «با» پنهان بود، در نقطه پوشیده و فروبسته داشت.

درود خداوند بر اسم اعظم^{۱۰} و پاسخ دهنده دانا و یاری دهنده همت‌ها به گفتار هر چه استوارتر - محمد - آن که کتاب بدو آغاز و ختم شده است و بدو، باطل و حق از هم، و نور ظلمت از یکدیگر جدا گردیدند، و درود و تسلیم بر آل و یاران او باد.

اما بعد: ای فرزند صالح! هنگامی که از من درخواست نمودی در نوشته‌ای مختصر برایت چیزی از آن چه را که خداوند متعال و خاصان او در تحقیق فاتحة‌الکتاب که عبارت از ام‌الکتاب و کتاب مبین - به زبان اهل‌الله و خاصان اوست - برنگارم، درخواستت را اجابت کرده و برنوشتم و آن را: «آینه عارفان و مظهر کاملان در پاسخ برگزیده عابدان»^{*} نام نهادم، و از پدید آورنده عالم کون درخواست به پایان رسانیدنش را دارم، چون یاری از اوست و پشت گرمی بدو.

* مرآة العارفين و مظهر الکاملین و ملتمس زبده العابدین.